

مخوف و احسن قهره و آمل نجاری بجا و کونند **قوت** بالف و بقیین کرانه دکانه  
حیا و دبالک نوعی از بجان که برای تیر هفت سازند یا بی گویدان هفت ترند و با  
الف بوی برمانی برآیدان و تک غشی و فقه برعیاں تک کردن و بقیین کرد و بجا و  
احسن قهره و بالف و کونند **قوت** بالف تک غشی و فقه برعیاں تک کردن و بالف  
بجیاں و تک کننده برعیاں **قوت** بالف بوی برمانی بوی خود بوی و یک **قیس**  
سرمای خیز زده و بوی یا اول بری **قوت** بالف اندازه جزئی و اندازه کردن و در  
جزئی بختن و تک کردن و کونانستن و بزرگداشتن و فتنه بر بوی و کونانی  
و بی نیازی و طاقت و بالک و یک و بقیین قضا و حکم و نهایت و اندازه جزئی و  
طاقت و بسولن دال نیز آمده و اندازه کرده ضایعاً بر بنده مراد و فتنه کون  
تایی کردن و بالف و فخر را توانا جمع کرده **قوت** و **قادر** توانا و بختی شود  
در یک و هر دو نام از نامهای الهی است **قادر** بالف سیاه و مرد بزرگ و شکرش  
و طایخ و خوان سالار و نام مردی که ناقه صالح را بی کرد و او را قدرین سالف کونند  
مار بزرگ بالف خوبصفت **قادر** بقیین بلدی و بالف و کونان بلدی **قادر** بالف بلی  
که از بلدی میاید و دور باشد و ناقه که از شران برکنان بر شینند **قوت** بالف خنک شدن  
جشم و بالف تبسیر **قوت** اگر چه با چشم بسته باشد از جهت شادی **قوت** بالف  
سردی یا سردی فصل را و بالف هودج و جزآن که در آن سوار شوند و اسب در بختن و تک  
و نوز و جامه **قوت** بالف آرام **قوت** بالف کشتی دراز و بزرگ **قوت** بالف بزم بر کای است  
و کردی از جمله کبلی **قوت** بر زور کاری دارند **قوت** کمال پوست درخت حیوان و جزآن  
و پرده چینی خلقی باشد یا غرضی و هر چه پوشش بی باشد و بالف و کسب مایه مقدار کسب  
و بالف کوبی است و شوم در شستن کسی را پوست بازرگان از درخت حیوان و جزآن و  
بالف و کشتین سوره و جزآن کسب پوست باشد **قوت** بالف و فتنه شین بزرگ است

از نمودن

از نمودن **قوت** سال قطره از غایت قطره جز را پوست کند و شوم در فعال  
و اسب و هم از ده اسب کسب همه اسبان و در آواز قاش و فیکل نیکو کونند  
**قوت** بالف در ویست که بر و مان تا رومات سوز و بالف بر پشت کاه و فتنه  
قنات و در و سکون شین زنی که او را حصن شایه **قوت** پوست با کت و دما  
فنی است از شران که در عرب بقوی مثل است **قوت** بالف کسب صبا درشت و در  
و دراز دریش **قوت** بالف کونک یعنی خانه بزرگ که از نسک و جزآن سازند  
و کونانی و باز در شستن و مشابکاه و پرده فروه شستن و کونان کردن و کونان  
و استادن بجای و از آن در تک شستن و بزرگ کردن بجزی و جابیه شستن و کاز  
ری کردن و آینه شستن تاریکی بد و دشمنی و کونان کردن نماز و کون کردن موی  
و مقصود کردن کار خلافت مد و بقیین چندی درخت خرمای و جزآن و باز مانده  
تایی آن دین کردن تایی مردم و شران جمع قهر و دشمنی که درخت کردن بهم  
و خشک شدن کردن و در و کردن آن و بالک فتنه صا و کونانی خلافت طول  
**قوت** کونان و اسبی که از غریزی پیش خود بسته دارند و بچه کنگه دارند و قهر  
انقب اگر بدین موعوت بود و در شاختن او و اسب بزرگ باشد و با  
الف و فتنه صا و شتر است کینا رویایی بین از طوف زمین معرود است بقیین  
و جزیره که چک که مقام ابدان است **قوت** بالف عاج و زور و مانان از جزئی و  
کفاه شدن و زور شستن و سکون شدن در و فتنه و نارسیدن بجزی و کونان  
آن مجمع **قوت** بالف بابان و غایت جزئی و بالف بجز این و بجز و با  
دفع کردن و کونانی بوی و جزآن و جمع **قوت** و بالف و کونان کار **قوت**  
کونانی کشته و اسب **قوت** بالف باران فتنه جمع قطره واحد و چکبیل است  
و جزآن و چکانیدن بر یک فتنه و بقطار رفتن شران و موعوت میان او